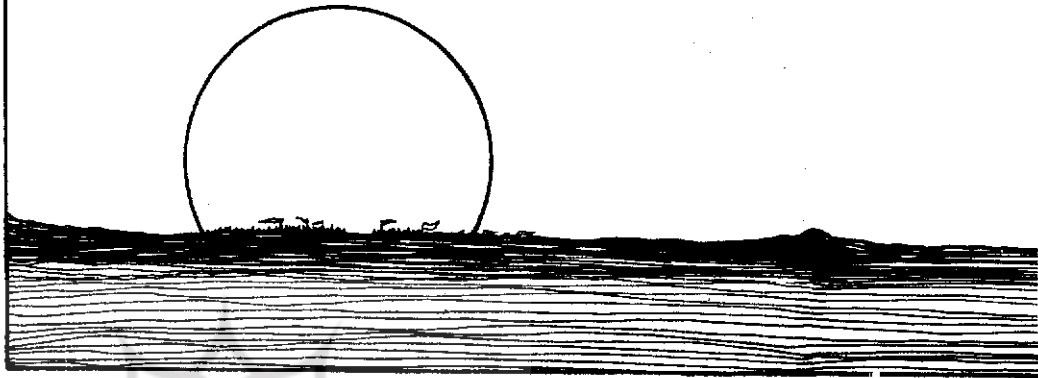


نبرد بدر



در واقع مشکل دارد، این «ذات الشوکه» است یک مقدار تحمل رنج و ناراحتی دارد. آن «غیر ذات الشوکه» که رفت، آنچیزی که فقط غنیمت بود و شمشیر و جنگی در آن نبود، رفت اشاره ای که در قرآن میکند، این است مسلمین دیگر با کاروانی مواجه نبودند بلکه با جنگجویانی مواجه بودند که آمده بودند برای دفاع از کاروان بنابر این باید با خود اینها مبارزه میکردند. از اینجا بود که پیامبر باید اینها را می آزمودند و اینها را کم کم می شناختند که تا چه اندازه مایه دارند و برای مبارزه و مقابله با دشمن آمادگی دارند. این بود که آمدند برایشان توضیح دادند و گفتند: کاروان رفته و سپاهی از مکه آمده و شما با این سپاه مقابله خواهید کرد. آیا میتوانید بیایید و مبارزه کنید؟ اگر هم ندارید باید خودتان همینجا اعلام کنید یعنی بتدریج میخواست ماهیت اینها را اندازه گیرند و ببینند تا چه اندازه میتوانند خلوص خودشان را نشان بدهند. این سخن البته بیشتر متوجه انصار بود. چون مهاجرین آماده بودند و آنها را نیز آزموده بودند این سوال مطرح بود که انصار آیا بیجان بسته بودند که فقط در شهر بمانند و دفاع نکنند یا بیجان بسته بودند در واقع از مدینه دفاع نکنند این بود که سعد بن معاذ که در آن موقع از آن انصار بود بلند شد و گفت ما مرد جنگیم، مرد مبارزه ایم، عرب ما را آزموده است. ما کسی نیستیم که در مقابل این لشکر بترسیم و وحشت کنیم و ما آن زمانی که به برکت شما مسلمان نبودیم مبارزه میکردیم. حالا که دیگر هیچ باکی نداریم. بیجان بسته ایم و دفاع خواهیم کرد و تا آخر هم خواهیم ایستاد. حتی اگر شما تا «برک العماد» (نقله بسیار دوری بود) حرکت کنید، ما پشت شما خواهیم ایستاد. پیغمبر چون این را شنیدند و روحیه انصار را آزمود متوجه شدند اینها آمادگی دارند پس سپاه را حرکت دادند به سوی جاههای بدر برای مقابله با سپاهی که برای دفاع از کاروان آمده بودند. سپاه اسلام در جاههای بدر با دشمن تلاقی کردند. در محل بدر جاههایی کنده بودند برای اسبهایشان، کاروانهایشان

در شماره های قبل در مورد مقدمات جنگ بدر و تاکتیکهای جنگی پیامبر به تفصیل بحث شد، در این شماره سعی بر آن است که جریان جنگ بدر تماما تقدیم حضور خوانندگان محترم گردد.

انصار را بیازماید فرمودند:
اینکه کاروان رفته آیا میتوانید بیایید و مبارزه کنید؟ سعد بن معاذ که در آن موقع از انصار بود بلند شد و گفت: ما مرد جنگیم، مرد مبارزه ایم، عرب ما را آزموده است. ما کسی نیستیم که در مقابل این لشکر بترسیم و وحشت کنیم و ما آن زمانی که به برکت شما مسلمان نبودیم مبارزه میکردیم. حالا که دیگر هیچ باکی نداریم. بیجان بسته ایم و دفاع خواهیم کرد و تا آخر هم خواهیم ایستاد. حتی اگر شما تا «برک العماد» (نقله بسیار دوری بود) حرکت کنید، ما پشت شما خواهیم ایستاد. پیغمبر چون این را شنیدند و روحیه انصار را آزمود متوجه شدند اینها آمادگی دارند پس سپاه را حرکت دادند به سوی جاههای بدر برای مقابله با سپاهی که برای دفاع از کاروان آمده بودند. سپاه اسلام در جاههای بدر با دشمن تلاقی کردند. در محل بدر جاههایی کنده بودند برای اسبهایشان، کاروانهایشان

ابوسفیان چون مسئول بود که به سلامت کاروان را به منزل برود و به اهتش برساند و چون میخواست از این مسئولیت حداقل، مشکلی برایش ایجاد نشود، به محض اینکه احساس خطر کرد که تعقیب میشود، قاصدی را فرستاد که آن قاصد لباسهایش را درید و گوش اسبهایش را برید و حرکت کرد به سوی مکه و فریاد برآورد که کاروان قریش، به محاصره افتاده و غارت شد. اهل مکه همه در کاروان سهم داشتند. چون کاروانی بود که مال همه بود. همه میآمدند سرمایه میگذاشتند، بعد که کاروان سود میکرد به همه بزم میگشت. یعنی کاروانی بود غنی و قوی همه بیرون آمدند حدود ۹۵۰ الی ۱۰۰۰ نفر آماده شدند با ۷۰۰ شتر، ابزار جنگی کافی داشتند اشاره ای که در قرآن کریم هست: «غیر ذات الشوکه» یعنی آن کار کم زحمت. کاروان را میخواستند، اگر کاروان را میخواستید از دست رفت، که در آن غنائیم بود. و اگر جنگ میخواستید و شمشیر میخواستید، ناراحتی و

و برای خودشان استفاده میکردند در یک نقطه ای فرود آمدند. در آنجا صلاح این بود که به نقطه دیگری رجوع کنند. آن نقطه از نظر موقعیت بسیار مناسب بود. در آنجا جاهلهایی که پشت سرشان بود همه را خراب کردند. خاک ریختند که دیگر مورد استفاده دشمن واقع نشود. در آن نقطه خودشان هم حوضی کندند برای شتران و اسبان و چاه مخصوص هم برای خودشان تهیه دیدند دشمن چون بدانجا آمد دید بهترین مکان از دستش درآمده و مواجه شد با محلی که خواه ناخواه باید انتخاب میکرد. گشتیهای شناسایی و اطلاعاتی کار میکردند. هم از آنها و هم از سپاه اسلام یکی از افراد دشمن برای شناسایی آمد... (منظور روحیه‌ها و استعدادهاست) او کسی بود که میشناخت و دقت داشت. آمد برای دید و شناسایی افراد نگاهی کرد و گفت: اینها بیش از سیصد نفر، یا اندکی کم و بیش نیستند اما اینها برشتران مکه، باز مرگ دارند برای شما حمل میکنند. و اینها تا به اندازه خودشان نکشند شما را رها نخواهند کرد. سپس وقتی شما را به اندازه خودشان بکشند پس از بقیه شما چه کاری ساخته است و اصلا چه ارزشی دارد که بعد از آن بمانید. طبیعی است که اینها اهمیایی نیستند که به سادگی از سر شما دست بردارند. وحشتی که در آنها ایجاد شد اختلاف بین سپاه مشرکین افتاد. و به چند دسته تقسیم شدند یک دسته‌ای که خطا بوجهل بودند، که تشویق میکرد به جنگ برای خونخواهی و قصد جنگ داشت. یک دسته هم دسته «عتبه» بودند و عتبه میخواست جنگ درنگیرد. میگفت حالا که کاروان به سلامت در رفته ما برگردیم و احتیاج نیست که جنگ هم رخ بدهد. اما ابوجهل میخواست این جنگ رخ بدهد.

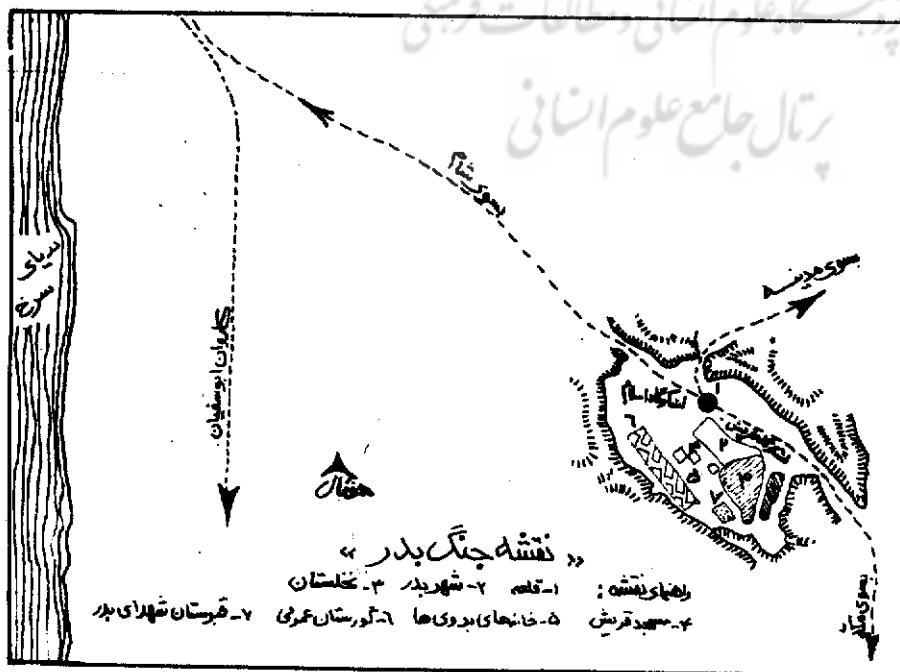
مسلمین کسی را کشته بودند در یک سریه، او میخواست خونخواهی از وی بشود و هدفش این بود که این سپاه را نگهدارد. و به جنگ وادارد. اختلاف ایجاد شد و تعصب و عرق جاهلی بروز کرد. این (عتبه) به او (ابوجهل) گفت (درحالت جاهلی) شما خود را خراب کردی و شلواریت را زرد کردی و شما در مقابل این سپاه خود را باخته‌ای. عتبه در آن حالت کلاه خود خواست و زره پوشید و گشت من میخوام حمله کنم. او حرفی به ابوجهل زده بود که به رگ غیرت جاهلی اش برخورد بود. خلاصه خودشان را با قومیت و تعصب آوردند دم شمشیرهای مسلمانان. سپاه آماده شده بود برای نبرد تعبیه جنگی به صورت نیکو انجام شده بود. پیامبر سپاه را به سه قسمت کرد. یک قسمت مهاجرین که پرچمدارشان امام علی بود. پرچمی بود به نام «عقاب» حالا شاید تصویر عقاب بر روی آن بود، معلوم نیست. اسم پرچم را عقاب نوشته‌اند... یک پرچم هم بدست مصعب بن عمیر بود. و یک پرچم هم بدست سعد بن معاذ از انصار. پرچمها و پرچمداران در راس مثلث بودند برای پیامبر نقطه‌ای ساختند به نام «عریش» (مرکز فرماندهی) نقطه‌ای که باید سپاه را از آنجا

* مأمور شناسایی نیروهای «شُرک» شمسکه نیروهای مؤمنین را دید به مشرکین گفت: «اینجا بر شتران مکه بار مرگ دارند، اینجا تا اندازه خودشان نکشند شما را رها نخواهند کرد، پس وقتی شما را به اندازه خودشان بکشند از بقیه شما چه کاری ساخته است»

فرماندهی میکردند و اشراف به همه نقاط سپاه میداشتند. در نقطه‌های خاص هم نیزه‌داران و شمشیر زنان و تیراندازان تعبیه و منظم شدند و عملاً مجال نفوذ دشمن در سپاه به هرنحو بسته شد. این نقطه خاص را که پیامبر انتخاب کرده بودند از نظر آفوقه و امکانات و زمین بسیار خوب بود. پیامبر دستورات جنگی را صادر کردند. گفت اول تیراندازان و بعد نیزه‌داران و بعد شمشیرزنان. و پس از آن هم گفت هیچ حمله نکند و تا دشمن به شما حمله نکند، شما حمله نکند جنگ را باید دشمن آغاز کند و حمله را باید او انجام بدهد. حتی مجروحان را

تعقیب نکنید و آن دستورات جنگی که امام علی (ع) هم در جنگها دادند. آن روش اسلامی. صبح که تیغ آفتاب برآمد سپاه اسلام پشت به آفتاب بود و سپاه شرک رو به آفتاب. جنگ تن به تن شروع شد. علت جنگ تن به تن هم این بود که در عرب معروف بود. اصلا عرب جاهلی با حماسه و جنگ تن به تن خو داشت. و پهلوانانی در جنگ بزر شرکت کرده بودند. مثل عتبه و شیبه و ابوجهل و عکرمه و ولید همه شان میخواستند جنگ تن به تن را شروع کنند تا بلکه بتوانند تضعیف روحیه بکنند. به این لحاظ یکی از اینها وارد شد که به قدرت خودش وارد حوض آب مسلمانان بشود و چون میخواست وارد حوض بشود او را زدند و کشتند. بعد در همانجا سه تن از قهرمانان عرب وارد جنگ شدند: عتبه و شیبه و ولید. یکی اش پلرهند بود و یکی عموی هند و یکی هم ولید بود. ولید از اقوام ابی سفیان بود (برادرش یا عموزاده اش بود). این سه نفر آمدند. اینها آن حالت جاهلی را در جنگ حفظ میکردند. گفتند باید هماوران ما سه تن از اقوام و خویشان ما باشند تا لیاقت مبارزه با ما را هم داشته باشند. سه تن از انصار آمدند، که اینها را نپذیرفتند. گفتند ما شما را نمی شناسیم و باید از اقوام و خویشان خودمان باشد. این بود که حضرت حمزه و حضرت امام علی و عبیده بن حارث برای مبارزه وارد میدان شدند. هر سه از اقوام بودند و هم از پهلوانان عرب. امام علی که ۲۴ ساله بود در آن زمان، با یک ضربت ولید را بخاک انداخت. حضرت حمزه هم شیبه را به خاک افکند.

عبیده هم عتبه را بخاک انداخت منتهی خود عبیده هم زخمی و شهید شد و نخستین شهیدی بود که مسلمین تقدیم کردند. این جریان جنگ تن به تن بقیه در صفحه ۶۲





به یاد او که برای خدا قلم می زد...



اویی که همواره در راه خدا قلم می زد و از جهادگران همیشه زنده می گفت. اینک، عاشقانه از این سراپر کشید و در معصومیت به دیار حق شتافت. قلم زدن و سخن راندن برای هجرت گزیده گانی که انسانهای خاکی را تنها گذارده اند، بسی دشوار است و جمله زمانی در نیمه راه خنجر می شکند و اشک زمانی جاری می گردد که بخواهی از کسی سخن بگویی که از نزدیک او را می شناختی و از او درس می گرفتی و همواره خود را در برابر صداقت و پاکی و ایثار و پشتکارش شرمند و کوچک حس می کردی. اینک جای او در تحریریه خالیست و صفحه اخبار از ننگاشتن او سوگوار. خواهران و برادران تحریریه برای شفای او دست به دعا برداشته بودند و همه در انتظار بهبودی او زمان را به صلیب کشیده بودند، اما... دیری نپائید و این زائر امام رضا هجرت را بر مراجعت مقدمه شعر، و دارفانی را در عتفون جوانی وداع گفت. آری! زمان فرسایش وار می گذرد، و گوئی کبیری ساکت و خاموش غرق در افکار خویش قلم می زد...

آنک که ستاره از تب «بودن» می سوخت، و ماه برای «شدن» نور می پاشید، آنک که زمین در چنگ سیاهی اسیر میشد و خواب چشمها را می ربود، چشم تو ای رسته از هجوم همه امیال، باز بود، و قامت نحیف تو همواره رو سوی قبله، کشیده و استوار، و دل کوچکت، در سرای کعبه، کعبه وجودت، عاشقانه می زد، چشمانت که گویا مرثیه تقوی زمزمه می کرد در شب زنده داریت تر، و جبین بلندت به محراب عشق تب دار پیکرت در برابر خدا ارزان و معظم

نیاز تو از درگاه یزدان انبان ایمان بود لیک، توشه ای تیر که بردوش کشیدی، جز این نیست، و اینک، این جا تهی از وجود توست، تهی از عشق و ایثار تو، و دلها غمبار از فراق تو،

* گرگان، برادر محمد علی اخوت: از همکاری و ابراز علاقه شما نسبت به مجله تان (جهاد) بسیار متشکرم. شعر شما را دریافت داشتیم و متأسفانه به لحاظ اینکه جملات ناهماهنگ و نامفهوم هستند از چاپ آن معذرویم. امیدواریم که با مطالعه بیشتر و وزن و نظم را رعایت کرده و شعر بسازید و برای ما ارسال دارید.

* باختران، برادر علیرضا سنجری نیا: ضمن تشکر و آرزوی موفقیت، شعر و ترشما را دریافت داشتیم، از ترشما استفاده خواهیم کرد اما در مورد شعر، شما در سروده تان رعایت وزن را ننموده اید، در این زمینه بیشتر کار کنید و منتظر دریافت سروده هایتان هستیم. به امید پیروزی قوای اسلام بر کفر.

* نامه های شما عزیزان بدست ما رسید. برادر کوچاری از جهاد ایلام، برادر ناصر ظهیری از اقلید، برادر محمد اسماعیلی از تهران، برادر امیر رمضان متین از همدان.

* آمریکا، برادر صوفیان: با سلام و آرزوی توفیق در عبادت و بندگی خدا و مبارزه با استکبار جهانی. آمریکای جنایتکار نامه شما رسید. در مورد ارسال یک نسخه از هر شماره نشریه اقدام گردید لطفاً مبلغ ۹۶۰ ریال بابت ابونمان یکساله به حساب شماره ۲۶۳ بانک ملت شعبه میدان انقلاب واریز نمایید.

تو ای زائر امام رضا در حرم پاک او چه گفتی و چه طلب نمودی که اینگونه پس از چند روز بسوی خدا پر کشیدی و سفره دلت را در کعبه او گستردی.

لیک، ستاره از جنون می سوزد و شب از سراپرده خویش می گریزد و تو روزه دار و شب زنده دار، برای شدن بسوی رفتن، و برای دوباره زیستن، زیستن برای میزان و میزان برای حساب، جاری گشتی، تا از این جوی بر آب به دریای بیکران حقیقت ره یابی.

فرم اشتراک مجله «جهاد» ارگان جهاد سازندگی

افراد و مؤسساتی که علاقمند به اشتراک مجله «جهاد» می باشند فرم زیر را تکمیل نموده همراه یا رسید وجه آن به آدرس:

تهران صندوق پستی ۳۱۴/۱۲۲۳ - بخش توزیع مجله ارسال دارند.

تذکر: ۱- مبلغ اشتراک ۶ ماهه ۴۸۰ ریال و اشتراک یک ساله ۹۶۰ ریال می باشد.

۲- مبلغ اشتراک باید به حساب ۱۲۶۳ بانک ملت شعبه میدان انقلاب بنام های احمد بیله و ستاری و سعید آقا بزرگی واریز شود.

اینجانب متقاضی اشتراک ششماهه - یکساله مجله جهاد می باشم مبلغ ریال به حساب شماره ۱۲۶۳ بانک ملت شعبه میدان انقلاب واریز نموده و رسید شماره به پیوست فرم درخواست اشتراک ارسال می گردد
آدرس

محل امضاء متقاضی

جهاد

سرسپرده ای بنام «دمکرات» به شهادت رسیده و قلب پاکش از تبیین بازماند. «راه او جاوید و پرچم اسلام برافراشته باد»

جهاد

شکنجه کشیده می طلب مغفرت می نه داغ یک «آخ» کف
امر بست
سسته
کنجه
بدن
که
از و نیاز کرده و مزدوران بیگانه های مریض و

صفحه ۶۴
بررسی
و در قسمت تحقیق روستایی کمیته کشاورزی جهادسازندگی ستندج شروع بکار کرد. مدت زیادی از فعالیت و جان نثاری او در این منطقه محروم